

مقدمه‌ی مترجم:

«شرحی درباره‌ی جوامع کمونیستی تازه تاسیسی که هنوز موجودیت دارند»، عنوان کامل مقاله‌ای است که در زیر می‌خوانید. این مقاله را انگلس در سال ۱۸۴۴ نوشت. مقاله اول بار در یک سال نامه‌ی آلمانی، در سال ۱۸۴۵، انتشار یافت. برای ترجمه‌ی فارسی، از ترجمه‌ی انگلیسی آن در جلد ۴ کلیات آثار مارکس - انگلس، صفحات ۲۱۴ تا ۲۲۸، استفاده شده است. ترجمه‌ی فارسی این اثر اولین بار در مرداد ماه ۱۳۶۸ (۱۹۸۹ میلادی) در نشریه‌ی «کمونیست» انتشار یافت.

در زمان نگارش این مقاله توسط انگلس، جنبش کمونیستی کارگری تازه داشت به خود شکل می‌داد و این که سازمان دادن جامعه کمونیستی، علاوه بر مطلوب بودن آن، تا چه حد عملی خواهد بود، از مهم ترین موضوعاتی بود که اذهان را متوجه خود کرده بود. انتشار دوباره‌ی این اثر، به دلایلی چند، امروزه اهمیت و ضرورت می‌یابد.

امروز هم مثل قرن نوزدهم، عده‌ی زیادی هستند که از موضع ضد کمونیستی، و یا با ادعای چپ بودن ولی مایوس و ناباورانه، سازمان دادن فوری یک جامعه کمونیستی حقیقتاً آزاد و اساساً متفاوت با سرمایه داری انحصاری دولتی - که در شوروی سابق و بلوک شرق به نام سوسیالیسم به کارگران و مردم تحمیل شده بود - را امری ناممکن می‌شمارند. رشد نامکفی صنعت، نبود تئوری لازم، موکول کردن کمونیسم به یک انقلاب هم زمان جهانی و... فقط پاره‌ای از بهانه گیری‌های معاصر برای غیرممکن نشان دادن ایجاد جامعه اشتراکی و از بین بردن بردگی کار مزدی هستند. جوامع کمونیستی مورد رجوع انگلس در این مقاله، که در آن‌ها از مالکیت خصوصی ابزار تولید، پول، اجبار کار برای مزد خبری نبود و اعضای جامعه از بدو تولد تا مرگ توسط نظام اشتراکی آن تامین بوده و به اندازه‌ی نیازشان از ثروت اجتماعی بهره مند می‌شدند، در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم ساخته شدند. ابزار تولید و توانایی بشر برای تولید انبوه در آن زمان به نسبت امروز بسیار ابتدایی‌تر و کم‌تر بود. اگر در آن زمان با اتکا به تولید مانوفاکتوری و خیش و گاوآهن می‌شد جوامع کمونیستی ایجاد کرد؛ امروزه با وجود امکانات تولیدی تماماً مکانیزه و اتوماتیک، کامپیوتر، روبات‌ها، مهندسی ژنتیک، تولید برق با انرژی خورشید و باد و موج، ارتباطات ماه واره‌ای و اینترنتی، دیگر عدم رشد کافی صنعت را بهانه کردن، حقیقتاً نهایت بی خبری و یا دست کم گرفتن شعور کارگران و مردم خواهد بود.

ایجاد این جوامع، بخشا توسط هواداران یک سری فرقه‌های مذهبی و در زمانی انجام گرفت، که اثری هم از تئوری مارکس نبود. این حقیقت، عملاً نشان می‌دهد که ایجاد جامعه اشتراکی، بدو نه اقدامی متأثر از یک تئوری یا ایدئولوژی خاص، بلکه حاصل نیاز و همت جمعی کارگران و مردمی بوده، و خواهد بود، که در نقد و نفی مالکیت خصوصی سرمایه داری، می‌خواهند آزاد و مرفه و در صلح و صفایی انسانی با یک دیگر تولید و زندگی کنند. کمونیسم، یک نقد عملی و یک جنبش اجتماعی و طبقاتی علیه سرمایه داری است و نه نقشه پردازی تئوریک و عقلائی عده‌ای روشن فکر و مصلح جامعه.

این جوامع به دلایلی چند - از جمله پاره‌ای عقاید عجیب اخلاقی برخی از بنیان گذاران شان - و بی توجهی مطلق آنان به امر سیاست، باقی ماندن قدرت دولتی در دست بورژوازی برای کنترل کل جامعه و دفاع همه جانبه از مالکیت خصوصی و نظام کارمزدی بیش از دو سه دهه دوام نیاوردند. اما نفس وجود این تجربه در تاریخ جوامع سرمایه داری انگلستان و آمریکای قرن نوزدهم، و توفیق آن‌ها برای سامان دادن جامعه اشتراکی برای حدود دو نسل از شهروندان این جوامع، باید به هر کارگر و انسان خسته، بی تامین و خشمگین سال ۲۰۰۲ نشان دهد که راهی عمیقاً انسانی، عملی، مطلوب و فوراً ممکن برای خارج شدن از دایره‌ی خشونت و استثمار سرمایه داری وجود دارد. توضیح اجتماعی ضرورت، امکان و مطلوبیت ایجاد جامعه اشتراکی، امروزه یکی از مهم ترین وظایف کمونیست‌ها است.

فرهاد بشارت
آوریل ۲۰۰۲



فعالیت اجتماعی بر اساس اشتراک ثروت، نه فقط امری ممکن است، بلکه - چنان که خواهیم دید - در جوامع بسیاری در آمریکا و یک جا در انگلستان با موفقیت بسیار تحقق یافته است.

ضمناً، اگر قدری عمیق‌تر به این ایرادی که گرفته می‌شود توجه کنیم، درخواهیم یافت که خود آن از دو ایراد دیگر تشکیل می‌شود. ایراد اول: هیچ کارگری حاضر نخواهد شد، تا کارهای یدی پست و ناخوشایند را انجام دهد. ایراد دوم: اگر همه صاحب یک حق مساوی در قبال مایملک اشتراکی باشند، آن وقت مردم به خاطر

آدم وقتی با مردم راجع به سوسیالیسم و کمونیسم صحبت می‌کند، خیلی از اوقات درمی‌یابد که آن‌ها کاملاً با او در مورد اساس مسأله موافقت و اظهار می‌دارند که کمونیسم چیز بسیار خوبی است. اما در ادامه می‌گویند، که «غیر ممکن است بتوان چنین چیزهایی را در زندگی واقعی عملی کرد.» انسان آن قدر این حرف را می‌شنود، که به نظر نویسنده، هم مفید و هم لازم است که با ذکر چند مثال به آن جواب داده شود. مثال‌ها و حقایقی که در آلمان خیلی کم شناخته شده‌اند و کاملاً و تماماً این ایراد را رد می‌کنند؛ چرا که، کمونیسم، یعنی موجودیت و

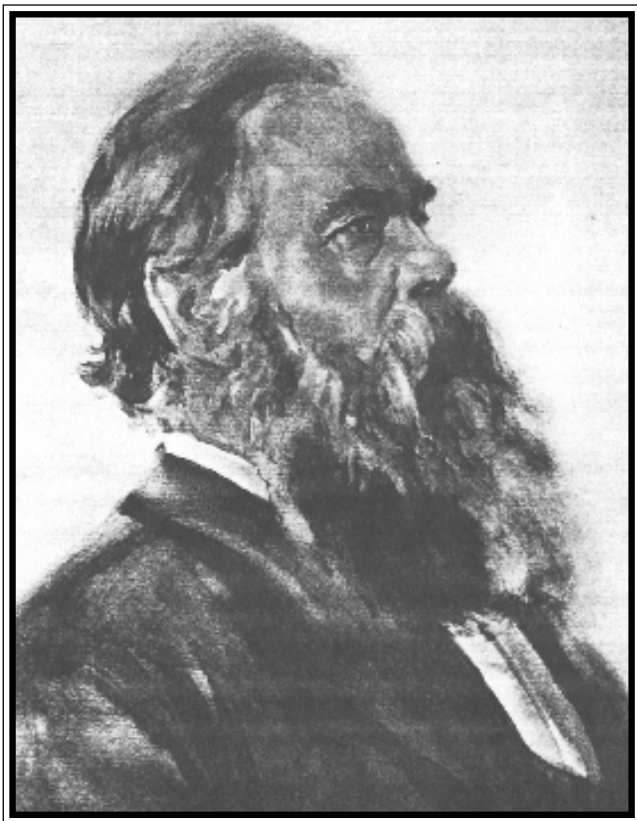
این مایملک با هم دیگر دعوا خواهند کرد و بدین ترتیب، جامعه‌ی کمونیستی دوباره از هم خواهد گسست. ایراد اول را خیلی ساده به این ترتیب می‌توان پاسخ گفت، که این نوع وظایف (کارها - م) زمانی که مربوط به جامعه‌ی اشتراکی باشند، دیگر پست نخواهند بود. به علاوه، با امکانات و ماشین‌های پیش رفته و ابتکارات دیگر می‌توان آن‌ها را تقریباً به کلی حذف نمود. برای مثال، در یک هتل بزرگ در نیویورک، چکمه‌ها را با بخار تمیز می‌کنند. و در جامعه‌ی کمونیستی در هارمونی انگلستان (در زیر راجع به این مجتمع توضیح داده شده است)، نه فقط مستراح‌ها - که با استفاده از مدل انگلیسی بسیار مناسب تجهیز شده‌اند - اتوماتیک تمیز می‌شوند، بلکه لوله‌هایی در آن‌ها تعبیه شده‌اند که فضولات را مستقیماً به چاه بزرگ فاضلاب انتقال می‌دهند. و اما در مورد ایراد دوم باید گفت، که همی جوامع کمونیستی تاکنونی بعد از ۱۰ یا ۱۵ سال چنان ثروت عظیمی بهم زده‌اند، که از هر چیز که بخواهند می‌توانند به مقدار بیش از آن چه قادر به مصرفش هستند، داشته باشند. بنابراین، هیچ دلیلی برای مجادله وجود ندارد.

خواننده درخواهد یافت، که منشأ اغلب جوامعی که در این مقاله شرح شان خواهد آمد، از فرقه‌های مذهبی متفاوتی است که در مورد موضوعات مختلفی، نظریات کاملاً پوچ و غیر منطقی‌یی دارند. نویسنده لازم می‌داند، که به طور خلاصه خاطر نشان نماید که این نظریات هیچ ربطی به کمونیسم ندارند. در هر صورت، قطعاً این مسالهای بی اهمیت است که آن‌ها که با اعمال شان، عملی بودن زندگی اشتراکی را ثابت می‌نمایند، به یک خدا یا بیست خدا اعتقاد داشته و یا اصلاً به هیچ خدایی باور نداشته باشند. اگر آن‌ها یک مذهب غیر منطقی دارند، این مساله مانعی در راه زندگی اشتراکی خواهد بود. و اگر با این وجود، جامعه‌ی اشتراکی در زندگی واقعی موفق از آب درمی‌آید، پس برای آنان که چنین باورهای پوچی ندارند، چقدر باید عملی‌تر باشد. در هر صورت، تقریباً همی جوامع جدیدتر کاملاً فاقد مزخرفات مذهبی هستند و تقریباً همی سوسیالیست‌های انگلیسی - علی رغم بردباری زیادشان نسبت به دیگر عقاید - کاملاً بدون مذهب می‌باشند. و به همین دلیل هم در انگلستان مقدس نما درباری آن‌ها به خصوص بدگویی می‌شود و مورد توهین قرار می‌گیرند. اما وقتی مساله به ارائه‌ی دلیل می‌رسد، حتا مخالفین شان مجبورند اعتراف کنند که تمام چیزهای بدی که به سوسیالیست‌ها نسبت داده می‌شوند، کاملاً بی پایه هستند.

اولین مردمی که جامعه‌ای بر اساس اشتراک ثروت در آمریکا - در حقیقت در تمام جهان - به وجود آوردند، موسوم به «شیکرها» بودند. این جماعت، فرقی مخصوصی هستند که عجیب ترین عقاید مذهبی را دارند. آن‌ها ازدواج نمی‌کنند و هم بستری بین زن و مرد را مجاز نمی‌دانند. البته باورهای عجیب آن‌ها به این نکات محدود نمی‌شود؛ اما این جا، این مساله مورد نظر ما نیست. فرقی شیکرها، حدود ۷۰ سال پیش به وجود آمد. بینان گزاران آن مردم فقیری بودند، که متحد شدند تا با محبتی برادرانه و اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و خدای شان را به روش خودشان عبادت نمایند. هر چند که عقاید مذهبی آن‌ها و به خصوص ممنوعیت ازدواج، مانع پیوستن خیلی‌ها به آنان شد، اما با این وجود مورد استقبال واقع شدند و هم اکنون دارای ده تجمع بزرگ هستند، که هر کدام بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ عضو دارد. هر یک از این تجمع‌ها، یک شهر قشنگ با خیابان بندی‌های مناسب است که دارای خانه‌های مسکونی، کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، سالن‌های اجتماع و انبارهای علفه می‌باشد. این جوامع دارای باغ‌های گل و سبزی، درختان میوه، جنگل، تاکستان، چراگاه‌ها و زمین قابل کشت زیادی هستند. احشام از همه نوع: اسب، گاو، گوسفند، خوک، مرغ و خروس که از مقدار مورد نیازشان بیشتر بوده و از بهترین نژادها می‌باشند. مخزن‌های غله‌ی آن‌ها همیشه پر از غله است و انبارهای شان پر از وسائل پوشاک. یک مسافر انگلیسی که از این جوامع دیدار کرده می‌گوید، نمی‌فهمد چرا این مردم - در حالی که از همه چیز بیش از مقدار مورد نیازشان دارند - باز هم کار می‌کنند. مگر برای

گذراندن وقت و این که کار دیگری برای انجام دادن ندارند. در میان این مردم، هیچ کس مجبور نیست خلاف میلش کار کند و هیچ کس کار را سرهم بندی نمی‌کند. آن‌ها نوانخانه یا مرکز پرستاری ندارند، چرا که حتا یک نفر فقیر و بیچاره در بین‌شان نبوده و هیچ بیوه یا کودک بی سرپرست رها شده‌ای ندارند. همی نیازهای این مردم تامین می‌شود و آن‌ها هیچ ترسی از فقر ندارند. در ۱۰ شهر آن‌ها حتا یک ژاندارم یا مامور پلیس وجود ندارد. از قاضی، وکیل، سرباز، زندان یا دارالتادیب خبری نیست و با این وجود، در تمام امورشان نظم کامل برقرار است. قوانین مملکت برای این مردم کاربردی ندارند و تا آن جا که به آن‌ها مربوط می‌شود، این قوانین می‌توانند ملغی شوند، بی آن که از این بابت تغییری در زندگی‌شان حاصل آید؛ چرا که آن‌ها مسالمت جوتترین شهروندان هستند و هیچ گاه حتا یک بزه کار نداشته‌اند که تحویل زندان‌ها بدهند. همان طور که اشاره شد، آن‌ها از اشتراکی بودن کامل ثروت‌ها بهره مند هستند و هیچ تجارت یا پولی در بین‌شان موجود نیست. یک مسافر انگلیسی به نام فیچ، سال گذشته از یکی از این شهرها، موسوم به پلزنه هیل نزدیکی لکسینگتن در ایالت کنتاکی، دیداری به عمل آورده و آن را چنین توصیف می‌کند:

«پلزنه هیل دارای تعداد زیادی خانه‌های زیبا از آجر و سنگ تراشیده شده، کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و ساختمان‌هایی در مزارع است، که به منظم ترین شکلی ساخته شده و از جمله بهترین نوع خود در کنتاکی می‌باشند. مزارع شیکرها را به راحتی می‌توان از پرچین‌های سنگی، که احاطه‌ی شان کرده و کشاورزی برترشان باز شناخت. تعداد زیادی گاو و گوسفند فربه در چراگاه‌ها می‌چریدند و خوکهای چاق و چلنی بسیاری در باغ‌ها به خوردن میوه‌های افتاده از درختان مشغول بودند. شیکرها در این جا صاحب حدود چهار هزار جریب زمین هستند، که دو سوم آن زیر کشت می‌باشد. این تجمع در سال ۱۸۰۶، توسط فقط یک خانواده بینان گزاری شد. بعداً عدی دیگری به آن‌ها پیوستند و جمعیت شان به تدریج افزایش یافت. بعضی از تازه واردین سرمایه‌ی کوچکی به هم راه آوردند و بقیه هیچ چیز نداشتند. از آن جا که عموماً مردم بسیار فقیری بودند، در شروع کار با مشکلات بسیاری روبرو شدند و محرومیت‌های زیادی کشیدند. اما با پشت کار، مقصد بودن و صرفه جویی، توانست‌اند بر همی این مشکلات فائق آیند و اکنون از هر چیزی بیش از مقدار مورد احتیاج شان دارند و به هیچ کس مقروض نیستند. این جامعه در حال حاضر از سیصد نفر تشکیل می‌شود، که حدود پنجاه تا شصت نفرشان کودکان زیر شانزده سال هستند. آن‌ها ارباب و خدمت کار ندارند و به طریق اولی از برده هم در میان‌شان خبری نیست. مردمی آزاد، ثروت مند و شاد هستند. این جامعه دارای دو مدرسه - یکی پسرانه و دیگری دخترانه - است که در آن‌ها خواندن، نوشتن، حساب، دستور زبان و اصول مذهب شان آموزش داده می‌شوند. آن‌ها به بچه‌ها علوم درس نمی‌دهند، چون معتقدند برای رستگاری احتیاجی به علوم نیست. از آن جا که ازدواج را ممنوع کرده‌اند، اگر اعضای جدیدی مرتباً به آن‌ها اضافه نمی‌شد، به تدریج جامعه‌ی شان در اثر مرگ افرادش از بین می‌رفت. اما هر چند که ممنوعیت ازدواج، هزاران نفر را از پیوستن به آن‌ها منصرف می‌کند و بسیاری از بهترین اعضای این جامعه به همین دلیل آن را ترک می‌کنند، با این وجود، آن قدر افراد جدید به آن‌ها می‌پیوندند که جمعیت جامعه مرتباً رو به افزایش است. آن‌ها احشام پرورش می‌دهند و در مزارع محصولات مختلفی می‌کارند، خودشان کتان و پشم و ابریشم تولید کرده و آن‌ها را در کارخانه‌های شان می‌ریسند و می‌بافند. تولیدات مازاد بر مصرف شان را به همسایگان فروخته و یا مبادله می‌کنند. آن‌ها عموماً از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کنند. یک هیات امنا، تمام حساب و کتاب‌ها را در یک اداری عمومی نگه می‌دارد و اعضای جامعه آزادند هر وقت که خواستند این دفترهای مالی را بررسی کنند. این مردم، چون حساب انبارهای شان را نگه نمی‌دارند، خودشان



هم نمی‌دانند چقدر ثروت دارند. آن‌ها همین قدر که می‌دانند، آن چه که دارند، مال خودشان است، راضی شان می‌کند؛ چرا که به هیچ کس مقروض نیستند. تنها کار آن‌ها اینست، که سالی یک بار لیستی از قروض همسایگان به خودشان تهیه کنند.

کلیسا به پنج خانواده (بخش) تقسیم می‌شود و هر کدام از آن‌ها شامل چهل تا هشتاد نفر است. هر خانواده، تاسیسات زندگی جداگانه‌ی خود را دارد و اعضای آن به اتفاق در یک عمارت بزرگ و زیبا زندگی می‌کنند. همه‌ی آن‌ها هر چیزی که لازم داشته باشند و به هر مقدار که بخواهند، بدون پرداخت هیچ گونه مبلغی از انبارهای عمومی جامعه دریافت می‌کنند. در هر یک از خانواده‌ها مسئولی وجود دارد، که وظیفه‌اش نظارت بر تامین همه‌ی مایحتاج مورد نیاز افراد و حتی المقدور پیش بینی احتیاجات آتی آن‌هاست. همه‌ی آن‌ها به مدل کوکری - ساده، تمیز و مرتب - لباس می‌پوشند و اقلام بسیار متنوعی از مواد غذایی دارند، که همگی دارای بهترین کیفیت می‌باشند. هر فرد جدیدی که متقاضی عضویت است، باید طبق قوانین جامعه، همه‌ی مایملک خود را به آن بدهد و هیچ وقت - حتی زمان جدا شدن از جامعه - اجازه ندارد استرداد آن‌ها را طلب کند. با این وجود، در عمل رسم آن‌ها بر این است که به افرادی که جامعه را ترک می‌کنند، معادل آن چیزی که در ابتدا با خود آورده‌اند، برگردانند. اگر کسی که از جامعه جدا می‌شود، در ابتدا هیچ سرمایه‌ای به هم راه نیاورده باشد، طبق قانون مجاز نیست که برای خدماتی که انجام داده، چیزی مطالبه نماید؛ چرا که در دوری کار کردنش، از محل هزینه‌های عمومی تغذیه شده و پوشاک گرفته است. معهدا رسم آن‌ها در این مورد هم چنین است، که به همه افرادی که به شکلی دوستانه و محترمانه مجتمع را ترک می‌کنند، هدایای خداحافظی بدهند.

راپ، کشیشی از وورتمبرگ است که در حدود سال ۱۷۹۰، خود و پیروانش را از کلیسای لوتران جدا کرد و چون تحت پیگرد حکومت قرار داشت، در سال ۱۸۰۲ به آمریکا رفت. در سال ۱۸۰۴، پیروانش به دنبال او رفتند و بدین ترتیب، راپ به اتفاق حدود صد خانواده در پنسیلوانیا مستقر گردید. مجموعه‌ی دارایی آن‌ها چیزی حدود ۲۵۰۰۰ دلار بود، که با آن زمین و ابزار خریدند. زمین‌شان، جنگلی بکر و دست نخورده بود، که قیمت‌اش معادل کل دارایی آن‌ها می‌شد. ولی آن‌ها بهای این زمین را در چند قسط پرداخت کردند. پس از خرید زمین، تصمیم گرفتند که بر اساس اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و روی نکات زیر به توافق رسیدند:

۱- هر عضوی تمام مایملک خود را تحویل جامعه می‌دهد و از این بابت امتیازی به دست نخواهد آورد. در جامعه، همه با هم برابر هستند؛

۲- قوانین و مقررات جامعه، به یک سان برای همه لازم الاجراست؛

۳- هر عضوی فقط برای منفعت کل جامعه کار می‌کند و نه برای شخص خودش؛

۴- هر کس از این جامعه جدا شود، حق مطالبه‌ی غرامت در مقابل کارش را ندارد؛ اما معادل آن چه که با خود به جامعه آورده، به وی برگردانده می‌شود. آن‌ها که در ابتدا چیزی به جامعه ندادند و به آرامی و دوستانه از آن جدا می‌شوند، یک هدیه‌ی جدایی دریافت خواهند کرد؛

۵- در عوض جامعه تعهد می‌کند، که مایحتاج زندگی، مراقبت لازم در موقع بیماری و کهولت سن را برای هر عضو و خانواده‌ی او تامین نماید. هر وقت والدینی فوت کنند و یا با بر جای گذاشتن فرزندان شان جامعه را ترک نمایند، جامعه از این کودکان ننگه داری خواهد کرد؛

در اولین سال‌های زندگی اشتراکی شان، آن وقت که می‌بایست بیابان را شخم بزنند و در عین حال سالیانه ۷۰۰۰ دلار بابت اقسام زمین خریداری شده بپردازند، طبیعتاً اوضاع برای‌شان سخت بود. این سختی اوضاع، باعث انحراف چند نفر از ثروت مندترها شد، که از جامعه جدا شده و پول شان را پس گرفتند. و این مساله، مشکلات اعضای جامعه را بسیار تشدید کرد. اما اغلب شان به عهد خود وفا کردند و بدین ترتیب تا سال ۱۸۱۰، یعنی در عرض فقط پنج سال، کلیه‌ی

آن‌ها حکومتی شبیه حکومت مسیحیان اولیه دارند. در هر مجتمع، یک وزیر زن و یک وزیر مرد وجود دارد، که هر یک دست یاری دارند. این چهار وزیر، بالاترین قدرت جامعه هستند و در مورد تمام مسایل مورد بحث تصمیم می‌گیرند. در هر بخش (خانواده) جامعه هم دو نفر از افراد مسن‌تر، به هم راه دو دست یار و یک مسئول یا مدیر، وجود دارند. دارایی جامعه به هیات امناء، که از سه نفر تشکیل می‌شود، سپرده شده است و آن‌ها بر کلیه امور جامعه نظارت داشته، جریان کار را هدایت می‌کنند و معامله با همسایگان را انجام می‌دهند. آن‌ها اجازه ندارند، که بدون رضایت اعضای جامعه به خرید یا فروش زمین اقدام نمایند. البته در هر بخش از کار، مدیران و سرپرستانی هم وجود دارند؛ اما قانونی وضع شده است، که طبق آن هیچ وقت هیچ کس حق دستور دادن ندارد و همه را باید به روشی دوستانه قانع نمود. (فینچ، نامه‌ی پنجم، مجله‌ی «نیو مورال ورلد»، ۱۰ فوریه ۱۸۴۴)

یک جامعه‌ی دیگر شیکرها، موسوم به نیولیبنون در ایالت نیویورک در سال ۱۸۴۲، مورد دیدار یک مسافر دیگر انگلیسی به نام پیت کیشلی قرار گرفت. آقای پیت کیشلی از تمام شهر، که دارای هشتصد نفر جمعیت و هشت هزار جریب زمین است، به دقت دیدن کرد. او کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، دباغ خانه‌ها، نجاری‌ها و... شهر را بازدید کرده و اظهار می‌دارد، که کلیه‌ی امور در حد کمال هستند. او نیز از ثروت این مردم، که با هیچ شروع کردند و حالا با گذر هر سال ثروت مندتر می‌شوند، به شگفت آمده و می‌گوید:

«آن‌ها با شادی و سرور با هم زندگی می‌کنند. هیچ منازعه‌ای در بین‌شان وجود ندارد و برعکس، دوستی و محبت بر سراسر آبادی آن‌ها حکم فرماست؛ آبادی‌ای که در همه‌ی قسمت‌های آن نظم و ترتیبی بی نظیر برقرار است.» این در مورد شیکرها. چنان که گفتیم آن‌ها از اشتراک کامل ثروت‌ها بهره مند هستند و ده جامعه از این نوع در ایالات متحده آمریکای شمالی دارند.

اما علاوه بر شیکرها، آبادی‌های دیگری هم در آمریکا هستند، که بر اساس اشتراک ثروت درست شده‌اند. در این نوشته، به ویژه به رایپتها اشاره خواهد شد.

قرض‌های شان را پرداخت نمودند. در سال ۱۸۱۵، آن‌ها به دلایل مختلفی کل دارایی شان را فروختند و یک بار دیگر بیست هزار جریب زمین جنگلی بکر در ایالت ایندیانا خریداری کردند. در این جا بعد از چند سال، شهر زیبای نیوهارمونی را ساختند، بخش غالب زمین‌های شان را زیر کشت بردند، تاکستان‌ها و مزارع ذرت به وجود آوردند، یک کارخانه ریسندگی و بافندگی پشم و پنبه درست کردند و با گذر هر روز ثروت مندتر شدند. در سال ۱۸۲۵، آن‌ها دوباره کل مایملک شان را به آقای رابرت اوون به قیمت صد هزار دلار فروختند و برای بار سوم سراغ جنگل‌های دست نخورده رفتند. این بار در کرانه رودخانه بزرگ اوهایو مستقر شدند و شهر اکونومی را ساختند، که وسیع تر و زیباتر از هر شهری است، که قبلا در آن‌ها زندگی کرده‌اند. در سال ۱۸۳۱، کنت لئون به اتفاق سی نفر آلمانی به آمریکا آمد، تا به آن‌ها بپیوندد. اهالی اکونومی از تازه واردین با شادی استقبال کردند، اما کنت بعضی از اعضای جامعه را علیه راپ تحریک کرد و به این دلیل در یکی از مجامع عمومی کل اعضا تصمیم گرفته شد، که لئون و پیروانش مجتمع را ترک کنند. آن‌هایی که در جامعه باقی ماندند، به ناراضیان بیش از صد و بیست هزار دلار پرداخت کردند. با این پول، لئون یک جامعه دیگر به وجود آورد، که در هر صورت به خاطر بدی مدیریت با شکست مواجه شد. اعضای این جامعه پراکنده شدند و کنت لئون پس از مدتی کوتاه، مثل یک خانه به دوش، در تگزاس درگذشت. اما جامعه راپ تا همین امروز با رونق باقی مانده است. فینچ، مسافری که پیش‌تر به او اشاره کردیم، درباره وضعیت کنونی این جامعه چنین گزارش می‌دهد:

«شهر اکونومی دارای ۳ خیابان عریض و طولانی است، که توسط ۵ خیابان عمودی به همان پهنی قطع می‌شوند. این شهر دارای یک کلیسا، یک هتل عمومی، یک کارخانه پشم بافی، یک کارخانه پنبه بافی، یک کارخانه ابریشم، یک ساختمان پرورش کرم ابریشم، مغازه های بزرگ عمومی برای فروش اجناس به غریبه ها و ارائه می‌احتاج به اعضای جامعه، یک موزه شگفتی‌های طبیعی، کارگاه هایی برای حرفه های مختلف، ساختمان‌های کشاورزی و خانه های زیبا و وسیع برای خانواده های مختلف است و باغی بزرگ در کنار هر خانه وجود دارد. زمین‌های زراعی این شهر بیش از ۹ کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض دارند. این زمین‌ها دارای تاکستان‌های وسیع، یک باغ سی و هفت جریبی، زراعت گندم و چراگاه است. تعداد اعضای مجتمع حدود چهارصد و پنجاه نفر است. این مردم خوب لباس می‌پوشند، غذای خوب می‌خورند، مسکن عالی دارند، بشاش، راضی، شاد و با فرهنگ هستند و سال‌های بسیاری است که فقر به خود ندیده‌اند.

برای مدتی در میان آن‌ها شديدا علیه ازدواج تبلیغ می‌شد، اما حالا آن‌ها هم ازدواج می‌کنند و صاحب خانواده‌اند و بسیار اشتیاق دارند که اگر اشخاص مناسبی پیدا شوند، تعداد اعضای شان را زیاد کنند. مذهب آن‌ها، عهد جدید نام دارد، اما هیچ کیش خاصی ندارند و در اعتقادات اعضای شان دخالت نمی‌کنند. تنها شرط این هست، که هر کس دیگران را راحت بگذارد و اقدام به تفرقه افکنی روی امور اعتقادی نکند. آن‌ها خودشان را هارمونیس (طرف دار هماهنگی - م) می‌نامند. آن‌ها هیچ کشیش حقوق بگیری ندارند. آقای راپ، که بیش از ۸۰ سال دارد، به عنوان کشیش و فرماندار عمل می‌کند. هارمونیس‌ها، موسیقی را دوست دارند و هر از گاهی عصرها کنسرت و مجلس موسیقی ترتیب می‌دهند. یک روز قبل از رسیدن من، فصل درو را با یک کنسرت بزرگ در مزارع شروع کردند. در مدارس شان، خواندن، نوشتن، حساب و دستور زبان یاد می‌دهند؛ اما آن‌ها هم مثل شیکرها، هیچ یک از علوم را آموزش نمی‌دهند. این مردم بسیار بیش از آن که احتیاج دارند، کار می‌کنند. تمام سال، از طلوع تا غروب آفتاب، همه کار می‌کنند و آن‌ها که نمی‌توانند در زمستان در کارخانه ها کار کنند، به خرمن کوبی و غذا دادن احشام می‌پردازند. آن‌ها صاحب ۷۵ گاو شیرده، گله های بزرگ گوسفند، تعداد

زیادی اسب، خوک و مرغ و خروس هستند. هارمونیس‌ها از محل پس اندازشان مبالغ هنگفتی به تجار و بانک دارها قرض داده‌اند. آن‌ها به خاطر ورشکستگی‌های این اشخاص، بخش زیادی از پولی که قرض داده بودند را از دست داده‌اند، اما هنوز هم مقدار زیادی پول بی مصرف دارند که مرتباً افزایش پیدا می‌کند.

تلاش آن‌ها همیشه این بود، که هر چیز مورد نیازشان را خودشان تولید کنند، تا احتیاج هر چه کمتری به خرید از دیگران پیدا کنند و به تدریج بیش از آن چه که مورد نیازشان بود، تولید کردند. بعدها با پرداخت پانزده هزار دلار، یک گلگی ۱۰۰ تایی گوسفند مریوس خریدند، تا پشم گوسفندهای شان را اصلاح کنند. این مردم جزو اولین کسانی بودند که صنعت رسیدگی و بافندگی پشم را در آمریکا ایجاد کردند. بعد شروع به کشت درخت مو و پرورش کتان کردند، کارخانه ریسندگی و بافندگی پنبه راه انداختند و اقدام به تربیت کرم ابریشم برای مصارف صنعتی نمودند. ولی آن‌ها همیشه مراقب‌اند، که پیش از فروش هر چیزی، نیازهای خودشان را تا حد وفور تامین نمایند. آن‌ها در خانواده های بیست تا چهل نفره زندگی می‌کنند، که هر یک، خانه و امکانات زندگی مجزایی دارد. هر خانواده، مواد مورد احتیاج اش را به هر اندازه که بخواهد، از انبار عمومی تحویل می‌گیرد. آن‌ها از هر چیزی به اندازه وفور دارند و هر قدر که بخواهند بدون پرداخت دیناری دریافت می‌کنند. هر وقت احتیاج به لباس دارند، پیش سرخیاط، استاد خیاط زنانه یا کفاهی می‌روند و لباس و کفش مطابق سلیقه شان، برای شان دوخته می‌شود. گوشت و سایر مواد غذایی، بین خانواده ها به نسبت تعداد افراد آن‌ها تقسیم می‌شوند و آن‌ها از هر چیزی به مقدار زیاد و در حد وفور دارند.» (فینچ، نامه های ۶ و ۷، مجله «نیو مورال وورلد»، ۱۷ و ۲۶ فوریه ۱۸۴۴)

کلنی دیگری که بر اساس اشتراک ثروت تشکیل شد، در زوار، واقع در ایالت اوهایو، قرار داشت. مردم این کلنی نیز از سپراتیست‌های وترمبرگ بشمار می‌روند، که هم زمان با راپ، خود را از کلیسای لوتر جدا کرده و همانند او پس از ده سال مورد آزار و تعقیب قرار گرفتن توسط این کلیسا و دولت، از آلمان مهاجرت کرده بودند. آنان، مردمی بسیار فقیر بودند و تنها با کمک کواکرای انسان دوست در لندن و آمریکا توانستند به مقصدشان برسند. آن‌ها تحت رهبری کشیش‌شان، بومرلر، در پاییز ۱۸۱۷ به فیلاولفیا رسیدند و از یک کواکر، قطعه زمینی به مساحت ۷ هزار جریب خریدند که هنوز نیز آن را دارند. قیمت زمین، که سر به ۶ هزار دلار می‌زد، قرار بود به تدریج پرداخت شود. آن‌ها وقتی به محل رسیدند و پول‌های‌شان را شمرند، متوجه شدند که به ازای هر نفر، فقط ۶ دلار دارند. این تمام چیزی بود که آنان داشتند، هنوز یک دینار هم از قیمت خرید زمین پرداخت نشده بود و تازه قرار بود از این شندرغازی که داشتند، غله، ابزار کشت و مایحتاج لازم تا خرمن بعدی را نیز خریداری کنند. زمین‌شان، جنگلی بود که در آن فقط چند کلبه چوبی قرار داشت و این چیزی بود، که باید آن را شخم می‌زدند. ولی آن‌ها مصممانه دست به کار شدند، و به زودی زمین را برای شخم زدن آماده نمودند و حتا سال بعد در آن جا یک آسیاب هم درست کردند. در ابتدا، زمین شان را به تکه های نسبتاً کوچک تقسیم کردند، که هر کدام توسط یک خانواده به تنهایی کشت می‌شد و ملک خصوصی شان به حساب می‌آمد. اما بزودی دریافتند که این شیوه مفید نیست، چرا که هر کس فقط برای خود کار می‌کرد. آن‌ها نمی‌توانستند جنگل را با سرعت لازم صاف کرده و آماده شخم نمایند و یا هیچ کمک موثری به هم دیگر بکنند. بدین ترتیب، خیلی از آنان در قرض فرو رفتند و در خطر فقر کامل قرار گرفتند. یک سال و نیم بعد در آوریل ۱۸۱۹، متحد شدند و جامعه‌ای متکی بر اشتراک ثروت به وجود آوردند، نظام نامه‌ای تدوین کرده و به اتفاق آرا، کشیش‌شان، بومرلر، را به عنوان رئیس این جامعه انتخاب کردند. آن‌ها سپس تمام قروض اعضای جامعه شان را پرداخت نموده، مدت پرداخت قیمت زمین را برای ۲ سال تمدید کردند، و با علاقهای

دوچندان و تلاش مشترک به کار پرداختند. کار آنها، با این تنظیمات جدید، چنان موفق بود که توانستند تمام قیمت زمین را به هم راه بپردازند چهار سال پیش از موعد مقرر پرداخت کنند. و اما پیش رفت آنها در زمینه های دیگر چگونه است؟ تصویر زیر، که توسط دو شاهد عینی داده شده، این نکته را روشن می‌سازد: یک تاجر آمریکایی که مرتباً به زوار رفت و آمد دارد، آن جا را به عنوان یک نمونه کامل از پاکیزگی، نظم و زیبایی توصیف می‌کند. جایی که در آن یک مهمان خانمی عالی، یک عمارت برای زندگی بوملر سال خورده، یک باغ عمومی قشنگ به مساحت دو جریب با گل خانهای بزرگ و خانه ها و باغچه های زیبا و خوب ساخته شده وجود دارند. او، مردم آن جا را بسیار خوشحال و راضی، سخت کوش و محترم توصیف می‌کند. توصیف این شخص از زوار در روزنامه «پیتزبورگ» اوهایو، مورخ ۱۷ جولای ۱۸۴۳، منتشر گردید.

فینچ، که از او تاکنون چند بار یاد کرده‌ایم، اظهار می‌دارد که این مجتمع، در میان جوامعی که در آمریکا بر اساس اشتراک ثروت بنا شده‌اند، کامل ترین شان است. او لیست بلند بالایی از دارایی این مجتمع به دست می‌دهد و می‌گوید که آنها صاحب یک کارگاه ریسندگی کتان، یک کارگاه پشم بافی، یک دباغ خانه، کارگاه های ریخته گری آهن، دو آسیاب، دو کارخانه چوب بری، دو ماشین خرمن کوبی و تعدادی کارگاه برای هر حرفه‌ی قابل تصور هستند. او هم چنین می‌گوید، که زمین مزروعی آنان بهتر از هر مزرعه‌ای که در آمریکا دیده است، مورد بهره برداری قرار می‌گیرد. مجله «فینچ» تخمین می‌زند، که ارزش دارایی سپراتیست‌ها بین صد و هفتاد تا صد و هشتاد هزار دلار باشد. و تمام این دارایی باید در فاصله بیست و پنج سال به دست آمده باشد، زیرا وقتی آنان شروع به کار کردند، به جز نفری ۶ دلار هیچ چیز نداشتند. جمعیت شان حدود ۲۰۰ نفر است. آنها نیز برای مدتی ازدواج را ممنوع کرده بودند، ولی همانند راپیت‌ها آنها نیز در این مقررات تجدید نظر کرده و اکنون ازدواج در بین آنان معمول است. فینچ، نظام نامی این سپراتیست‌ها را درج کرده، که اساساً شامل نکات زیر می‌باشد: تمام ماموران جامعه توسط همی اعضای جامعه، که بیش از بیست و

یک سال دارند و از بین اعضای آن انتخاب می‌شوند. این ماموران به قرار زیرند:

۱- سه مدیر، که یکی از آنان هر ساله می‌بایست دوباره انتخاب شود. و ممکن است هر زمان که جامعه تصمیم بگیرد، از کارشان برکنار شوند. این سه مدیر، همی دارایی جامعه را اداره می‌کنند و اعضای آن را از نظر حوایج زندگی، مسکن، پوشاک و آذوقه، آن قدر که شرایط امکان دهد و بدون آن که به نفع کسی تبعیض قائل شوند، تامین می‌نمایند. آنها می‌توانند معاونینی برای کارهای مختلف انتصاب کنند، به اختلافات کوچک رسیدگی نمایند و به اتفاق شورای جامعه، قوانین جدیدی، که هیچ وقت نباید ناقض نظام نامه باشد، صادر نمایند؛

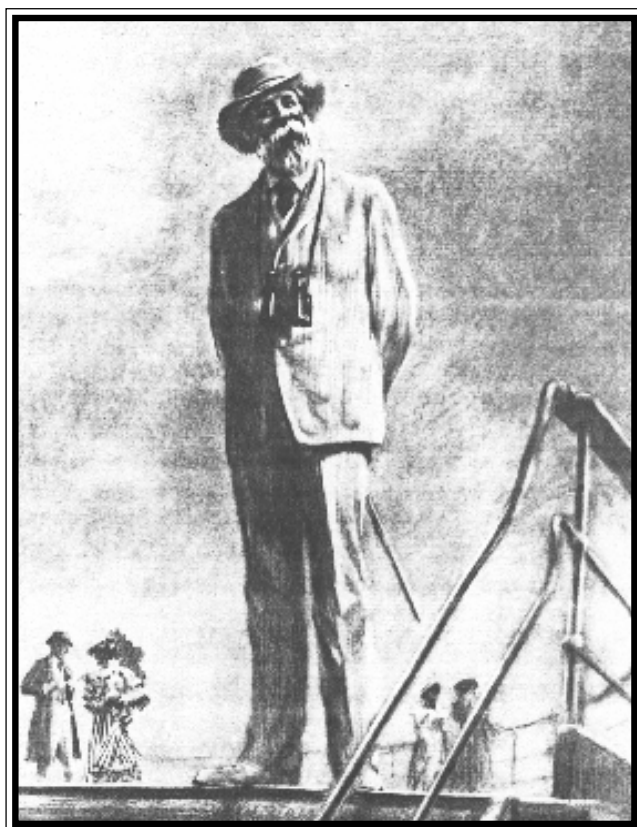
۲- رئیس، که تا زمانی که از اعتماد جامعه برخوردار است، در سمت خود باقی می‌ماند و وظیفه‌ی اداری همی امور را به مثابه مامور ارشد عهده دار است. وی از حق خرید و فروش و عقد قرارداد برخوردار است، ولی در رابطه با تمام امور مهم تنها می‌تواند پس از جلب موافقت سه مدیر عمل نماید؛

۳- شورای جامعه، که شامل پنج عضو می‌باشد و هر سال یکی از آنها استعفا می‌دهد، بالاترین مرجع قدرت در جامعه است. شورای جامعه - به اتفاق مدیران و رئیس - قوانین را صادر می‌کند، بر کار سایر ماموران نظارت دارد، و هر زمانی که طرفین یک دعوا به رای مدیران رضایت ندهند، به اختلاف آنان رسیدگی می‌کند؛

۴- مامور پرداخت، که هر بار برای چهار سال انتخاب می‌شود و تنها فرد از اعضا و ماموران جامعه است، که حق دارد پول در اختیار خود داشته باشد؛ علاوه بر نکات فوق، نظام نامه مقرر می‌دارد، که یک موسسه‌ی آموزشی تاسیس گردد؛ کلیه اعضا، تمام دارایی شان را برای همیشه به جامعه تحویل دهند و هیچ گاه حق پس گرفتن آن را نداشته باشند؛ افراد جدید تنها پس از آن که به مدت یک سال در جامعه زندگی کرده و از آرای مساعد همی اعضای جامعه برخوردار باشند، به عضویت آن پذیرفته شوند؛ و مفاد نظام نامه تنها در صورت رای موافق دو سوم اعضا قابل تغییر باشد؛

بر این توصیفات از جوامع کمونیستی، به راحتی می‌توان افزود؛ زیرا تقریباً تمام مسافرینی که به مناطق داخلی آمریکا می‌روند، از یک یا چند جامعه‌ی مشابه دیدار می‌کنند و تقریباً در تمام روایات مربوط به این مسافرت‌ها، توصیفی از این جوامع نیز وجود دارد. ولی حتا در یکی از این روایات هم کسی نتوانسته چیز بدی علیه مردم این جوامع بگوید. کاملاً برعکس، هر کس چیزی گفته، در تعریف از آنان بوده است و حداکثر آن چه مورد انتقاد واقع شده، تعصبات مذهبی آنان - به ویژه تعصبات شیگرها - می‌باشد، که به هر رو روشن است ربطی به ایده‌ی اشتراک ثروت ندارند. بدین ترتیب، من می‌توانم از نوشته های دوشیزه مارتینه و آقایان ملیش و باکینگهام و بسیار کسان دیگری مثال بیاورم، ولی از آن جا که تا همین جا به حد کافی در این رابطه گفته شده و به علاوه، روایات این افراد مشابه یک دیگر است، شرح بیشتر از این دیگر ضرورتی ندارد.

موفقیته‌ی که نصیب شیگرها، هارمونیتها و سپراتیست‌ها شده و به علاوه، اصرار عمومی برای ایجاد یک نظم جدید در جامعه‌ی انسانی و همین طور فعالیت‌های سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها - که در متن این علاقه‌ی عمومی پا گرفته‌اند - باعث شده که طی سال‌های اخیر، افراد بسیار بیش‌تری در آمریکا دست به اقدامات مشابهی بزنند. از جمله آقای گینال، یک کشیش آلمانی در فیلادلفیا، جامعه‌ای را بنیان گذاشته، ۳۷۰۰۰ جریب جنگل در ایالت فیلادلفیا خریداری کرده، بیش از ۸۰ خانه در آن جا ساخته و هم اکنون حدود پانصد نفر را - که عمدتاً آلمانی هستند - اسکان داده است. آنان صاحب یک دباغی و سفال سازی بزرگ، کارگاه ها و فروشگاه های متعددی هستند و واقعا در رفاه بسر می‌برند. احتیاجی به گفتن ندارد، که آنان نیز در یک جامعه‌ی متکی بر مالکیت اشتراکی زندگی می‌کنند. در مورد نمونه های زیر نیز این وضعیت صدق می‌کند. شخصی به نام هیزبی، که استاد آهن گری از شهر پیتزبورگ (اوهایو) می‌باشد، در شهر زادگاه خود جامعه‌ی مشابهی بر پا نموده، که سال گذشته حدود ۴۰۰۰ جریب زمین در حوالی شهر



خریداری کرد و درصدد است تا یک کلنی بر مبنای مالکیت اشتراکی به وجود آورد. به علاوه، یک کلنی مشابه در ایالت نیویورک واقع در اسکائیتلز قرار دارد، که توسط یک سوسیالیست انگلیسی به نام جی. آ. کالینز در بهار ۱۸۴۳ بنیاد گذاشته شده و دارای ۳۰ عضو است. همین طور در میندن واقع در ایالت ماساچوست یکی کلنی وجود دارد، که از سال ۱۸۴۲ حدود صد نفر در آن اسکان داشته‌اند. دو کلنی دیگر در پایک کانتی واقع در ایالت پنسلوانیا وجود دارند، که آن‌ها نیز اخیراً تاسیس شده‌اند. در بروک فارم ماساچوست، کلنی‌ای وجود دارد که در آن پنجاه عضو و سی تازه وارد بر روی ۲۰۰ جریب زمین زندگی می‌کنند و یک مدرسه عالی تحت نظارت کشیشی یونیتاریست، به نام گ. ریپلی، تاسیس کرده‌اند. همین طور در نورتمپتون در همان ایالت، مجتمعی وجود دارد که در سال ۱۸۴۲ تاسیس شده و صد و بیست عضو آن بر روی ۵۰۰ جریب زمین، که در آن کشاورزی و دام داری صورت می‌گیرد، و همین طور در کارخانه‌ی چوب بری و در کارگاه ابریشم بافی و رنگ رزی‌اش مشغول به کار هستند. و بالاخره، یک کلنی مرکب از سوسیالیست‌های مهاجر انگلیسی در اکوالیتی نزدیکی میلواکی واقع در ایالت ویسکونسین قرار دارد، که سال پیش توسط توماس هانت تاسیس گردید و به سرعت در حال توسعه است.

علاوه بر این کلنی‌ها، گفته می‌شود که چند کلنی دیگر نیز اخیراً بنیان گذاشته شده‌اند. هر چند که هنوز اخبار مربوط به آن‌ها منتشر نشده است، اما به هر حال یک چیز کاملاً قطعی است: آمریکایی‌ها و به ویژه کارگران فقیر در شهرهای بزرگ نیویورک، فیلادلفیا، بوستون و غیره، مساله را کاملاً جدی گرفته‌اند و به تاسیس انجمن‌های بسیار زیادی جهت فراهم کردن ملزومات ایجاد چنین جوامعی اقدام کرده‌اند. مرتباً مجتمع‌های جدیدی در حال به وجود آمدن هستند. آمریکایی‌ها دیگر از این که بردگان تعداد قلیلی از اشخاص ثروت مند باشند، که از برکت کار آنان زندگی می‌کنند، خسته شده‌اند. و روشن است که در پرتو کوشش و زحمات فراوان این ملت، جوامع متکی به اشتراک ثروت به زودی در بخش قابل ملاحظه‌ای از کشورشان به وجود خواهند آمد.

باری، این فقط در آمریکا نیست، که چنین جوامعی به وجود آمده‌اند. در انگلستان نیز تلاش‌هایی به منظور ایجاد جوامع اشتراکی صورت گرفته است. رابرت اوون انسان دوست، سی سال است که در آن جا این آرمان را تبلیغ می‌کند، تمام دارایی هنگفت اش را تاکنون وقف آن نموده و دار و ندارش را صرف کرده، تا کلنی فعلی در هارمونی واقع در ایالت هامپ شایر را بنیان گذارد. انجمنی که وی با این هدف تاسیس کرده، ملکی به مساحت ۱۲۰۰ جریب خریداری نموده، تا در آن جا جامعه‌ای مبتنی بر نظریات اوون به وجود آورد. این جامعه اکنون بیش از یک صد عضو دارد، که همگی در یک ساختمان بزرگ با هم زندگی می‌کنند و تاکنون عمدتاً به کار کشاورزی مشغول بوده‌اند. از آن جا که قرار بود این کلنی از همان بدو امر نمونه‌ای کامل برای نظم جدید در جامعه محسوب شود، سرمایه‌ی قابل توجهی برای این کار لازم بود و تاکنون حدود دویست هزار تالر (هر پوند استرلینگ معادل ۷ تالر - م) بابت آن صرف شده است. بخشی از این پول قرض شده بود و می‌بایست طی زمانی پرداخت می‌شد. در نتیجه، دشواری‌های زیادی به علت این قرض ببار آمد و به خاطر کمبود پول، بسیاری از تاسیسات این کلنی ناتمام ماند و به مرحله‌ی سودآوری نرسید. به علاوه، از آن جا که اعضای این مجتمع صاحبان منحصر به فرد آن نبودند، بلکه تحت نظارت مدیران انجمن سوسیالیست‌ها - یعنی کسانی که این تاسیسات به آنان تعلق دارد - قرار داشتند، گاه به گاه سوء تفاهمات و نارضایتی‌هایی از این بابت نیز ببار می‌آمد. ولی علی‌رغم همه‌ی این دشواری‌ها، جریان کارها رو به پیش رفت است، اعضای آن بی اندازه با یک دیگر خوب کنار می‌آیند - همه‌ی ناظران این نکته را تصدیق می‌کنند - و به یک دیگر کمک می‌کنند. علی‌رغم همه‌ی مشکلات، موجودیت این نهاد اکنون دیگر تضمین شده است. مساله‌ی اصلی اینست، که دشواری‌ها از خود این مجتمع ناشی نمی‌شود، بلکه به این علت به وجود آمده‌اند که هنوز این

جامعه کاملاً راه نیافتاده است. اگر این طور نبود، اعضای آن دیگر مجبور نبودند تمام درآمدها را بابت پرداخت بهره و پولی که قرض شده بود صرف کنند، بلکه می‌توانستند این درآمدها را برای تکمیل کردن تاسیسات مجتمع و اداری بهتر آن استفاده نمایند. و به علاوه، می‌توانستند مدیران شان را خود انتخاب کنند و دائماً به روسای انجمن سوسیالیست‌ها وابسته نباشند.

اقتصاددانی خبره که به منظور آشنایی با وضعیت کشاورزی در انگلستان به سرتاسر این کشور سفر کرده و گزارشات مربوطه را در روزنامه‌ی «مورنینگ کرونیکل» با امضای «کسی که در کنار خیش، عمری گذرانده» منتشر نموده، در شماره‌ی مورخ ۱۳ دسامبر ۱۸۴۲ این نشریه، کلنی فوق‌الذکر را چنین توصیف می‌کند:

«نویسنده پس از عبور از منطقه‌ای، که وضع زراعت اش بسیار بد بود و در زمین‌های آن بیش از بوته، ذرت علف هرز به چشم می‌خورد، به دهی در آن حوالی می‌رسد و در آن جا برای اولین بار در عمرش چیزی درباری سوسیالیست‌های مقیم هارمونی به گوشش می‌خورد. در آن جا مرد متوملی به او می‌گوید، که سوسیالیست‌های مقیم هارمونی بر روی زمین بزرگی زراعت می‌کنند و در کار خود بسیار موفق هستند. وی هم چنین اضافه می‌کند، که تمام شایعات دروغی که درباری این جماعت پخش شده، خلاف واقع اند. و در حقیقت اگر فقط نیمی از اهالی آن قصبه به اندازه‌ی این سوسیالیست‌ها درست کار بودند، وضع شان به مراتب بهتر می‌شد. آن مرد در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید، که خیلی خوب می‌شد اگر زمین داران بزرگ آن منطقه به اندازه‌ی این سوسیالیست‌ها به مردم فقیر قصبه کار و شغل سودمند می‌دادند. البته سوسیالیست‌ها درباری مالکیت نظرات خود را دارند، ولی با این وجود خودشان را خیلی خوب اداره می‌کنند و سرمشقی برای تمام آن منطقه شده‌اند.»

وی می‌افزاید:

«عقاید مذهبی آنان متنوع است. بعضی‌ها به این کلیسا و عده‌ای به کلیسای دیگر می‌روند و هیچ گاه درباری مذهب یا سیاست با مردم ده صحبت نمی‌کنند. در پاسخ به پرسش من، دو نفر از آنان گفتند که هیچ عقیدتی ویژه‌ی مذهبی در بین آن‌ها وجود ندارد و هر کس می‌تواند به هر چه می‌خواهد معتقد باشد. در ابتدا که شنیدیم آن‌ها به این منطقه می‌آیند، همه‌ی مان خیلی نگران شدیم. ولی اکنون دریافته‌ایم، که آن‌ها همسایگان بسیار خوبی هستند، سرمشق اخلاقیات خوبی برای مردم ما شده‌اند، و بسیاری از افراد فقیر ما را شاغل کرده‌اند. از آن جایی که هیچ گاه سعی نکرده‌اند، که عقایدشان را به ما تحمیل کنند، هیچ دلیلی برای آن که از دست شان ناراضی باشیم، نداریم. همه‌ی آنان رفتار محترمانه و بافرهنگی دارند و هیچ کس در این حوالی جرات ندارد نسبت به اخلاقیات آنان ایرادی بگیرد.»

گزارش گر ما روایات مشابهی را از دیگران شنید و سپس خود به هارمونی رفت. یک بار دیگر پس از گذر از زمین‌هایی که بد کشت شده بودند، او به یک مزرعه‌ی شلغم می‌رسد، که به نحو بسیار خوبی کشت شده بود و محصول آن فراوان و عالی بود. وی به دوستش، که خود یک کشاورز محلی با زمین اجاره‌ای بود، می‌گوید: اگر این شلغم‌ها کار سوسیالیست‌ها هستند، آینده‌ی آن‌ها درخشان است. پس از اندکی، او به یک گله‌ی هفتصد گوسفندی متعلق به سوسیالیست‌ها برمی‌خورد، که آن‌ها نیز وضعیتی بسیار خوب داشتند. و سپس به یک عمارت مسکونی وسیع، زیبا و محکم می‌رسد. البته هنوز در آن جا همه چیز ناتمام بود. آجر و تیرهای چوبی پخش بودند و دیوارها نیمه ساخته و زمین کنده نشده به نظر می‌آمد. به مجرد ورود به این محل مسکونی، از آنان به نحوی دوستانه و محترمانه استقبال به عمل آمد و همه جای ساختمان به آن‌ها نشان داده شد. در طبقه‌ی هم کف، یک سالن غذاخوری بزرگ و یک آشپزخانه قرار داشت. از آشپزخانه، ظرف‌های پر از غذا توسط یک ماشین به سالن غذاخوری برده شده و ظروف خالی آن برگردانده

می‌شد. چند نفر از کودکان به تازه واردین چگونگی کارکرد ماشین را نشان دادند. این کودکان به نحو قابل توجهی تمیز بودند، لباس‌های مرتب به تن داشتند، از ظاهر سالمی برخوردار بودند و رفتارشان با نزاکت بود. زنانی که در آشپزخانه کار می‌کردند نیز بسیار مرتب و متین بودند و میهمان تازه وارد از این که در بین آن همه ظرف شسته نشده - نهار تازه تمام شده بود - این زنان این چنین تمیز و مرتب بودند، بسیار متعجب گردید. وسایل آشپزخانه زیباتر از آن بودند، که بتوان توصیف شان کرد و استادکار لندنی که این تجهیزات را ساخته بود، می‌گفت که حتی در لندن هم فقط آشپزخانه های بسیار معدودی وجود دارند، که چنین تجهیزات کامل و گران قیمتی دارند - ملاحظه‌ای که ناظر ما نیز با آن توافق دارد. در کنار آشپزخانه، دست شویی‌ها، حمام‌ها، زیرزمین‌ها و اتاق‌های مجزایی قرار داشتند، که اعضای مجتمع پس از پایان کار می‌توانستند در آن جا به نظافت خود بپردازند.

در طبقه بعدی، سالن رقص بزرگی وجود داشت و در بالای این سالن، اتاق‌های خواب قرار داشتند که همگی دارای اسباب و اثاثیه بسیار راحتی بودند.

باغ این مجتمع، که به مساحت بیست و هفت جریب بود، در وضعیتی عالی قرار داشت و در هر گوشه‌ی این محل کلا جنب و جوش زیادی مشاهده می‌شد. در یک گوشه آجر ساخته می‌شد، سنگ آهک پخته می‌شد، بناها مشغول کار بودند و جاده‌ها در دست احداث. در گوشه‌ای دیگر صد جریب زمینی که بر روی آن گندم کاشته شده بود، به چشم می‌خورد و تازه زمین‌های بیش‌تری قرار بود کشت شوند. در محل دیگر، چاله بزرگی برای جمع آوری کود مایع کنده می‌شد و در یک جا از ترکه‌های پوسیده‌ای که بر روی زمین پراکنده بودند، خاک گیاه تهیه می‌شد تا به عنوان کود از آن استفاده شود. خلاصه‌ی کلام، همه چیز به کار گرفته می‌شد، تا بارآوری زمین افزایش یابد.

گزارش گر ما چنین نتیجه می‌گیرد:

«به نظر من، ارزش هر جریب زمین اجاره شده‌ی آنان به راحتی به ۳ پوند می‌رسد، حال آن که آنان فقط ۱۵ شیلینگ بابت هر جریب می‌پردازند. آن‌ها معاملاتی خوبی کرده‌اند، به شرطی که از عهده‌اش برآیند. مستقل از آن که در مورد امیال اجتماعی آن‌ها چه گفته می‌شود، باید اذعان کرد که شیوه‌ی زراعت آنان از نوع برتری است.»

اجازه دهید به این توصیفات، چیزی در مورد مقررات درونی این جامعه هم اضافه کنیم. اعضا با یک دیگر در یک خانه بزرگ زندگی می‌کنند؛ هر کدام اتاق خواب مجزایی دارند، که از اثاثیه بسیار راحتی برخوردار است؛ کارهای خانگی آنان جمعا توسط چند نفر از زنان صورت می‌گیرد و بدین ترتیب در وقت، هزینه و مشکلات، به مقدار زیادی صرفه جویی می‌شود، که در صورت وجود تعداد زیادی خانگی کوچک کاملاً غیر ممکن هستند. به عنوان مثال، حرارت اجاق آشپزخانه به طور هم زمان تمام اتاق‌های ساختمان را گرم می‌کند و توسط لوله کشی، هر اتاق دارای آب گرم و سرد است. امکانات عملی و مساعد مشابه دیگری نیز دیده می‌شوند، که تنها در نهادهای جمعی امکان شان وجود دارد. کودکان به مدرسه‌ای فرستاده می‌شوند، که به این مجتمع وابسته است و در آن جا به هزینه‌ی عمومی آموزش می‌یابند. والدین هر وقت بخواهند می‌توانند کودکان شان را ببینند و آموزش آنان چنان تنظیم شده، که هم به رشد فکری و جسمی آنان کمک کند و هم برای زندگی در مجتمع مفید باشد. کودکان نه از مجادلات مذهبی و فقهی و نه از آموزش زبان یونانی و لاتین در عذابند. در عوض، آن‌ها بیشتر با طبیعت، بدن انسان و ظرفیت‌های فکری خودشان آشنا می‌شوند. کودکان، خستگی ناشی از مدل معینی در کلاس‌های سر بسته نشستن را در فضای باز برطرف می‌کنند؛ چرا که کلاس‌های آنان به همان اندازه که در فضای بسته تشکیل می‌شود، در فضای باز نیز برگزار می‌گردد و کار کردن هم جزیی از آموزش آنان محسوب می‌شود. آموزش اخلاقی آنان محدود به کاربرد یک اصل می‌شود: رفتاری که دوست نداری دیگران با تو بکنند، با

آن‌ها نکن و یا به عبارت دیگر، به کار بستن برابری کامل و عشق برادرانه. همان گونه که گفتیم، این کلنی تحت مدیریت رئیس و مدیران انجمن سوسیالیست‌هاست. این مدیران هر سال توسط کنگره‌ای که هر انجمن محلی به آن یک عضو خود را می‌فرستد، انتخاب می‌شوند. این مدیران در چهارچوب مقررات انجمن از قدرت کامل و نامحدودی برخوردارند و به کنگره جواب گو هستند. بنابراین، کلنی توسط کسانی اداره می‌شود که در خارج از آن زندگی می‌کنند و تحت چنین شرایطی البته سوء تفاهات و رنجش‌هایی به وجود می‌آیند. ولی حتی اگر تجربه‌ای که در هارمونی در دست اجراست، چه به علت ملاحظه‌ی فوق و چه به علت مشکلات مالی، ناموفق از آب درآید - امری که به هیچ وجه فعلاً محتمل نیست - باز در آن صورت این اتفاق دلیلی بیش‌تر بر مطلوبیت جوامع متکی بر ثروت اشتراکی است. چه این که، این مشکلات هر دو ریشه در این حقیقت دارند، که اشتراک ثروت در این مجتمع به طور کاملی تحقق نیافته است. اما علی‌رغم همه‌ی این‌ها، موجودیت کلنی تضمین شده است و حتی اگر نتواند کار خود را با سرعت زیاد پیش برده و آن را به سرانجام برساند، حداقل مخالفین آن از لذت مشاهده‌ی فروپاشی‌اش محروم خواهند ماند.

بنابراین، می‌بینیم که جوامع متکی بر اشتراک ثروت به هیچ وجه ناممکن نیستند و بلکه برعکس، همه‌ی این تجارب کاملاً موفق بوده‌اند. هم چنین می‌بینیم که مردمی که در جوامع اشتراکی زندگی می‌کنند، در ازای کار کمتر از زندگی بهتری برخوردار هستند، از فراغت بیش‌تری برای رشد فکری‌شان بهره مند شده‌اند و کلاً در مقایسه با همسایگان‌شان - که مالکیت خصوصی را حفظ کرده‌اند - آدم‌های بهتر و بافرهنگ‌تری هستند. و تمام این ادعاها تاکنون توسط آمریکاییان، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها و تعداد زیادی آلمانی تأیید شده است. اکنون در هر کشوری افرادی وجود دارند، که مشغول تبلیغ این ایده آل هستند و کمر به تحقق امر جوامع اشتراکی بسته‌اند.

این مساله برای همه مهم است، اما برای کارگران فقیری که هیچ چیز ندارند، کارگرانی که زندگی فردای شان را از قبل دست مزدی که امروز دریافت کرده‌اند می‌گذرانند و هر لحظه ممکن است به علت اتفاقات اجتناب ناپذیر و پیش بینی نشده به فلاکت کشانده شوند، اهمیت بسیار خاصی دارد. جامعه‌ی اشتراکی به آنان دورنمای یک زندگی امن و مستقل را می‌دهد، که در آن نگرانی جایی ندارد؛ زندگی‌ای که طی آن، آن‌ها از حقوقی کاملاً برابر با کسانی برخوردار خواهند بود که امروز، با استفاده از ثروت شان، کارگران را به بردگان خویش تبدیل می‌کنند. این کارگران، کسانی هستند که مساله برای‌شان بیش‌ترین اهمیت را دارد. در کشورهای دیگر کارگران اکنون هسته اصلی جریانی را تشکیل می‌دهند، که خواهان اشتراک ثروت است. و این هم چنین وظیفه‌ی کارگران آلمانی است، که به طور جدی به آن توجه نمایند.

اگر کارگران در بین خودشان متحد شوند، به هم دیگر متکی شوند و یک هدف را دنبال کنند، بی‌نهایت از ثروت مندان قدرت مندتر خواهند بود. و به علاوه، اگر آن‌ها چنین هدف منطقی‌یی را مد نظر داشته باشند، هدفی که خواهان بهترین چیزها - یعنی جامعه‌ی اشتراکی - برای کل بشریت است، در آن صورت بدیهی است که باهوش‌ترین و بهترین افراد از ثروت مندان نیز موافقت شان را با کارگران اعلام کرده و از آنان حمایت خواهند نمود. و هم اکنون افراد متمول و بافرهنگ بسیاری در همه‌ی نقاط آلمان وجود دارند، که علناً از اشتراک ثروت‌ها اعلام حمایت کرده‌اند و از مطالبات مردم برای دست یافتن به چیزهای خوب جهان، که طبقه‌ی ثروت مند از آن خود کرده، دفاع می‌کنند.

فردریک انگلس